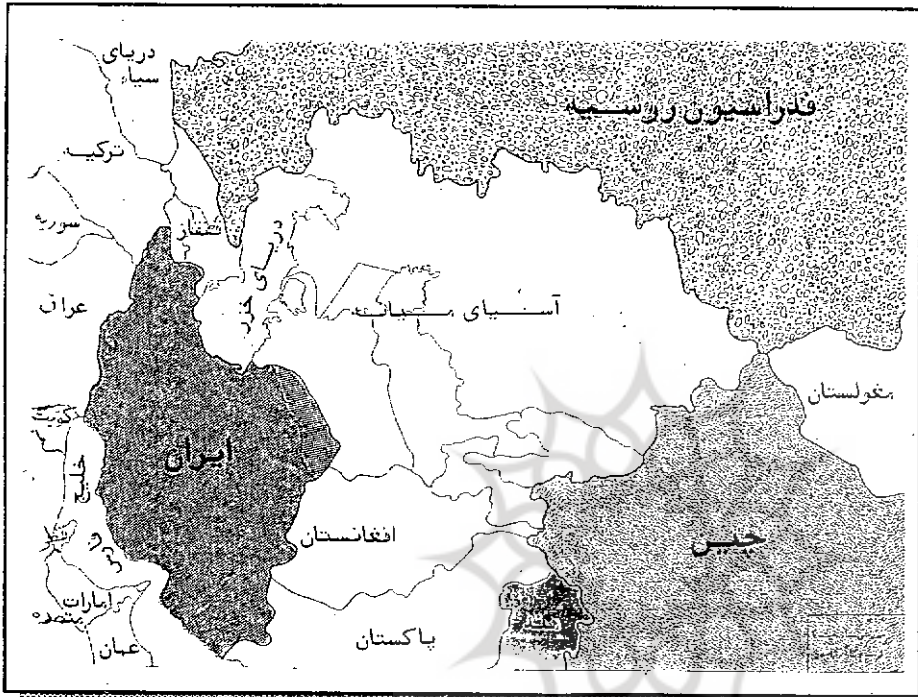


# ایران و جهان « تک قطبی - چند قطبی »

نوشته دکتر هوشنگ طالع



چین، هند، ایران و روسیه چهار قدرتی هستند که در شرق - مرکز و شمال قاره آسیا (و بخشی از قاره اروپا) قرار دارند و می‌توانند مانع تحقق نظریه جهان تک قطبی شوند.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در دی ماه ۱۳۷۰ خورشیدی، نظم حاکم بر دنیا که بر پایه‌ی جهان دو قطبی و با حضور دو ابرقدرت شکل گرفته بود، دستخوش دگرگونی ژرفی شد. ویژگی هنداد (نظام) دو قطبی جهان در دوران «جنگ سرد»<sup>(۱)</sup> وجود دو ابرقدرت بود. رویدادهای جهان، کمابیش برحول محور روابط دو ابرقدرت دور می‌زد. قهر و آشتی، ستیز و مدارای آن دو، تا حدود زیادی حال و هوای جهان را شکل می‌داد. هر یک از دو ابرقدرت، دارای کشورهای اقماری بودند و با ابرقدرت دیگر و کشورهای اقماری آن برای گسترش دایره‌ی نفوذ در میان کشورهای دیگر، رقابت می‌کردند. گرچه هیچ یک از کشورهای جهان به نحوی از انحاء از دایره‌ی نفوذ دو ابرقدرت بیرون نبودند، اما، رقابت دو ابرقدرت بر سر توسعه‌ی دایره‌ی نفوذ، امکان نوعی عرض اندام به کشورهای جهان و نیز کشورهای اقماری دو ابرقدرت را می‌داد.

اما، آن چه به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی در صحنه‌ی جهانی شاهد آن هستیم، هندادی است که به اعتقاد بیشتر کارشناسان علم سیاست، تاکنون در تاریخ بشری مانند نداشته است. نظام کنونی جهان، هندادی است «دورگه» که می‌توان از آن به عنوان نظام «تک قطبی - چند قطبی»، نام برد. در هنداد کنونی حاکم برجها، با حضور یک ابرقدرت، چند قدرت منطقه‌ای بزرگ نیز حضور دارند.

از ویژگی‌های نظام کنونی حاکم برجها این است که حل و فصل مسایل کلیدی جهان بدون خواست و حضور «ابرقدرت» امکان پذیر نیست. اما، در همین حال «ابرقدرت» نیز برای حل و فصل هر یک از مسایل کلیدی جهان، تیازمند هم‌آوایی و هم‌گامی یک یا ترکیبی از قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای است.

از سوی دیگر، «ابرقدرت» می‌تواند از حل و فصل هر مسأله جهانی که از سوی یکی از قدرت‌های منطقه‌ای و یا ترکیبی از آنان دنبال

دهند. هانتینگتون از قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای این گونه نام می‌برد:

قدرت مشترک آلمان - فرانسه در اروپا، روسیه در منطقه‌ی اروپا - آسیا، چین و تاحدودی ژاپن در آسیای خاوری، هند در جنوب آسیا، ایران در آسیای جنوب باختری، برزیل در آمریکای لاتین و سرانجام آفریقای جنوبی و نیجریه در قاره‌ی آفریقا.

رده‌ی سوم را قدرت‌های دست دوم منطقه‌ای تشکیل می‌دهند. که در بیشتر موارد، دارای تضاد منافع با قدرت‌های بزرگ منطقه هستند. قدرت‌های دست دوم منطقه‌ای عبارتند از: بریتانیا در برخورد با قدرت مشترک آلمان - فرانسه، آکراین در برخورد با روسیه، ژاپن در برخورد با چین، کره جنوبی در برخورد با ژاپن، پاکستان در برخورد با هندوستان، عربستان سعودی در برخورد با ایران و سرانجام آرژانتین در برخورد با برزیل.

شود، جلوگیری کند. اما، چنان که گفته شد، خود نیز به تنهایی قادر به حل و فصل مسایل کلیدی جهان نیست. در هنداد کنونی جهان، بدون تردید «ابرقدرت» حاضر ایالات متحده آمریکا است. گرچه بیان این مسأله دلپذیر نباشد، اما حقیقت در بیشتر موارد دلپذیر نیست.

چنان که اشاره شد، در نظام «یک قطبی - چند قطبی» در کنار یک ابرقدرت، چند قدرت بزرگ منطقه‌ای نیز وجود دارند. ساموئل هانتینگتون، که از نام‌آوران عرضه پژوهش‌های راهبردی و مطالعات بین‌المللی است، قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای را این گونه توصیف کرده و از آنان نام می‌برد.<sup>(۲)</sup> وی قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای را قدرت‌هایی می‌داند که در منطقه دارای اقتدار هستند، اما توان آن را ندارند که دامنه‌ی منافع و خواست‌های خود را به مناطق دیگر و یا سرتاسر جهان، گسترش

در دوران جنگ سرد، هر یک از دو قطب قدرت یا هر یک از دو ابرقدرت در پی حذف طرف دیگر و ایجاد جهان یک قطبی بود. اما هر دو طرف می‌دانستند که دستیابی به چنین آرمانی با استفاده از زور و به کارگیری جنگ‌افزار، می‌تواند پی‌آمدهای غیرقابل پیش‌بینی داشته باشد. از این روی، همداد دو قطبی جهان، بیش از چهار دهه به درازا کشید تا این که اتحاد شوروی نتوانست به رقابت با طرف دیگر ادامه دهد.

### تولد سیاست موازنه منفی

با فروپاشی اتحاد شوروی و حذف یکی از دو ابرقدرت، اصول سیاست خارجی ایران نیز که بر پایه‌ی حضور دو قدرت برپا شده بود، از هم پاشید. باید به گذشته نیز اشاره‌ای داشته باشیم: حکومت‌های ایران، پس از شکست از روسیه تزاری و پذیرش قراردادهای ننگ‌آور گلستان و ترکمان‌چای (۳) که باعث از دست رفتن یکی از مهم‌ترین بخش‌های سرزمین ایرانیان شد و نیز گردن‌گذاردن به قرارداد پاریس و جدایی افغانستان (۴)، تجزیه‌ی بلوچستان (۵) و سرانجام قرارداد آخال (۶) و تجزیه‌ی سرزمین‌های خوارزم و فرارود، در میان گازانبر دو قدرت بزرگ زمان، یعنی امپراتوری روس و امپراتوری بریتانیا، گرفتار آمد.

از این روی و با توجه به تحلیل توان نظامی و اقتصادی کشور، برای درآمان ماندن از گزند دو قدرت یاد شده که اشتهای آنان در گسترش ارضی و غارت منابع ایران و به زنجیر کشیدن ایرانیان سیری ناپذیری بود مسؤولین وقت «سیاست موازنه» را در پیش گرفتند.

بدین سان، برابر هر تقاضای یکی از دو قدرت مزبور، برای راضی نگه‌داشتن قدرت دیگر و در آمان ماندن از پی‌آمد خشم آن، امتیاز هم سنگی به طرف دیگر داده می‌شد. این سیاست کمابیش با نوساناتی در راستای متمایل شدن بیشتر به سوی یکی از دو قدرت مزبور، در تمام این سالیان ادامه داشت.

با فروپاشی امپراتوری روس (۱۶ مارس ۱۹۱۷ / ۲۵ اسفندماه ۱۲۹۵ خورشیدی)، موقعیت امپراتوری بریتانیا در صحنه‌ی سیاست ایران، ممتازتر از همیشه شد، و به صورت قدرت بی‌رقیبی درآمد. اما با تحکیم قدرت حکومت اتحاد شوروی دوباره، موازنه در سیاست خارجی ایران برقرار شد. حضور رضاشاه در صحنه‌ی سیاسی ایران و

تمایل وی به آلمان‌ها به عنوان قدرت بزرگ عرصه‌ی سیاست جهانی و در نتیجه به هم خوردن موازنه قدرت به زیان اتحاد شوروی و بریتانیا، ایران را به پرتگاه اشغال نظامی در سوم شهریورماه ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱ میلادی) کشاند.

نخستین سیاستمدار ایرانی که «سیاست موازنه» را یک صد و هشتاد درجه تغییر داد، شادروان دکتر محمد مصدق بود. وی در برابر «موازنه مثبت» که بر پایه‌ی دادن امتیازهای کمابیش یکسان به دو قدرت بزرگ یعنی روس و انگلیس بود، «سیاست موازنه‌ی منفی» را اعلام و عمل کرد.

دکتر محمد مصدق براین عقیده بود که برای موازنه بین دو قدرت بزرگ که از چند سو ایران را تهدید می‌کنند، به جای کارگیری موازنه‌ی مثبت، باید از اصول سیاست «موازنه‌ی منفی» بهره گرفت. بدین سان، می‌بایست در درجه نخست امتیازهایی را که هر یک از دو قدرت در کشور دارند، ملی کرد و آن گاه از دادن هرگونه امتیاز به آنان و به هر دولت و نهاد بیگانه، خودداری ورزید.

دکتر مصدق، در این زمینه تنها یک نظریه پرداز نبود. بلکه وی در دوران نخست وزیری خود به «سیاست موازنه‌ی منفی»، جامه‌ی عمل پوشاند. بدین سان، با خلع‌ید از شرکت غاصب نفت جنوب و نیز شرکت شیلات شمال به عمر دو امتیاز مهم استعماری بریتانیا و روسیه در ایران خاتمه داده شد و ایران به طور عملی وارد دوران پیروی از سیاست موازنه‌ی منفی گردید.

«سیاست موازنه» با افت و خیزهایی تا پایان رژیم مشروطیت (۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ خورشیدی) و پس از آن در دوره حکومت موقت و نیز حکومت جمهوری اسلامی، ادامه یافت. اگر موازنه سیاست خارجی ایران از کودتای امرداد ماه تا سقوط رژیم پیشین بیشتر به سوی غرب گرایش داشت، از سال ۱۳۵۷ به بعد، بیشتر متمایل به سوی شرق بود.

اما، چنان که اشاره شد، با فروپاشی نظام شوروی، نظم موجود جهانی، تعادل خود را از دست داد و از همه بیشتر در این میان سیاست خارجی ایران، سردرگم شد. سیاست خارجی ایران، در پناه سیاست موازنه و رقابت شدید دو ابرقدرت، به ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه، نوعی «لوس» بار آمده بود. سیاست خارجی ایران، به ویژه در دوران نیرومندی رژیم مشروطیت در سال‌های دهه‌ی پنجاه خورشیدی، آموخته بود

که هرگاه غرب خواسته‌هایش را برآورده نکند، می‌تواند با یک «کرمش» آن چه را که می‌خواهد از شرق به دست آورد. بدون این که زیاد غرب را رنجانده باشد. نمونه‌ی آشکار این امر، خودداری آمریکایی‌ها و نیز آلمان‌ها (البته به پیروی از آمریکا)، از فروش کارخانه‌ی آهن‌گدازی (ذوب‌آهن) به ایران بود، ایران به سادگی توانست کارخانه‌ی مزبور را از روس‌ها خریداری کند.

همین منش و روش بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز حاکم بود. با در نظر گرفتن حضور قدرتمند اتحاد شوروی به عنوان یکی از قطب‌های جهان دو قطبی، سیاست خارجی ایران به ماجرا دست می‌زد. گرچه چند بار ابر قدرت آمریکا، چنگ و دندان نشان داد. آمریکا، کوشید تا با لشگرکشی به طیس، درهم کوبیدن سکوه‌های نفتی ایران در خلیج فارس و سرانجام سرنگون کردن هواپیمای مسافری ایران برفراز خلیج فارس، ضمن نشان دادن خواست خود در تحمیل حاکمیت محدود به ایران، حد و حدود آزادی در قالب «سیاست موازنه» را یادآور شود. اما، دنباله‌ی حوادث تا فروپاشی اتحاد شوروی نشان داد که مسؤولان سیاست خارجی جمهوری اسلامی به هیچ‌وجه توان بهره‌گیری از مزیت‌های «سیاست موازنه» را نداشته و به قواعد بازی آشنا نیستند. عدم آگاهی به رمز و راز «بازی»، باعث گردید که ایران با داشتن دو هزار کیلومتر مرز مشترک با ابرقدرت شوروی، از ابرقدرت دیگر (با وجود چند هزار کیلومتر فاصله)، ضربه‌های سنگینی را دریافت کند.

مشکل سیاست خارجی جمهوری اسلامی، هنگامی اساسی‌تر و بنیادی‌تر شد که نظام شوروی از هم فروپاشید. در رویارویی با چنین مسأله‌ی خطیر از نظر سیاست خارجی ایران، دست‌اندرکاران که حتی بازی سیاست موازنه را نیز نیاموخته بودند و در این فرآیند نتوانستند آن را به مورد اجرا گذارند، دچار سردرگمی مضاعفی شدند.

در چنین موقع حساس، به جای این که به چاره‌اندیشی برخیزند و با توجه به یک قطبی شدن دنیا، حقایق سیاست جهانی را دریابند و برپایه‌ی آن «راهبرد» نوینی را در پیش گیرند، چشم را بر حقایق فرو بستند به امید این که حقایق نیز چشم برآنان فرو بندد. مسؤولان وزارت خارجه ایران، بدون این که توان تجزیه و تحلیل آن چه را که رخ داده بود، داشته باشند و یا حتی کوششی در این راستا به عمل آورند، به

همان روش‌های نادرست ادامه دادند. گام‌ها در پهنه‌ی سیاست خارجی کشور، با ناکامی روبرو گردید و کوشش در بیشتر زمینه‌ها به شکست انجامید. در این فرآیند، آن بر سرزمین ایرانیان رفت که امروز در پهنه‌ی جهانی شاهد آن هستیم.

برای بازگو کردن نمونه‌ای از «خروار»ها، کافی است به مسأله‌ی آبخست (جزیره)های سه گانه‌ی ایران در دهانه‌ی تنگه‌ی هرمز توجه کنیم. اگر روزگاری امپراتوری روس، امپراتوری انگلیس و یا امپراتوری عثمانی در پی تجزیه‌ی ایران و طلب خاک از ایرانیان بودند، امروز شیخ شارجه، ادعای ارضی و تجزیه‌ی ایران را دارد و شگفتا که از سوی مسؤولان سیاست خارجی با مدارا و ملایمت و اظهار دوستی و... نیز روبرو می‌شود.

از سوی دیگر باید بدانیم و توجه داشته باشیم که اگر در بخش‌بندی قدرت در جهان، از ایران به عنوان یک قدرت درجه یک منطقه‌ای در کنار همبسته‌ی آلمان - فرانسه و یا چین و هند نام برده می‌شود، هرگز به دلیل دارا بودن عوامل نیرومندی واقعی مانند جمعیت، درآمد سرانه، شگردشناسی (تکنولوژی) برتر، دارا بودن جنگ‌افزارهای کشتار جمعی و... نیست، بلکه سرنوشت و علل مختلف، از جمله جایگاه استراتژیک ایران، سبب شده است در ردیف قدرت‌های منطقه‌ای قرار گیریم.

اما، دادن عنوان قدرت برتر منطقه از سوی یکی از کارشناسان مسلم امور بین‌المللی و نظریه‌پرداز امور راهبردی که از مقبولیت عام در سطح جهان برخوردار است، هیچ مسأله‌ای را حل نمی‌کند. با توجه به دلایل این امر که در بالا به آن اشاره شد، برای بدل شدن به قدرت برتر منطقه که بدون تردید ملت ایران استحقاق و توان بالقوه‌ی آن را دارد، لازم است که «اسباب بزرگی» (۷) آماده شود. اسباب بزرگی هم امکان‌پذیر نیست، مگر انسان‌های بزرگ را به کار گیریم.

ملتی که یکی از مسایل آن نیاوردن «سگ» به خیابان برای جلوگیری از جریحه‌دار شدن افکار عمومی است و هنوز سخن برسر آن است که آیا باید نام فلان شخص را در روزنامه نوشت یا نه، نمی‌تواند نقش منطقه‌ای و جهانی بازی کند. ولو آن که از سوی نظریه‌پردازان، نقش مزبور را برای وی شناخته باشند.

از سوی دیگر باید بدانیم که بخش‌بندی‌ها، منطقه‌بندی‌ها، قطب‌بندی‌ها، و... همیشگی نیستند و به سرعت در حال تغییرند. روزگاری نه چندان دور، عربستان سعودی در ردیف دیگر شیخ‌نشین‌های خلیج فارس قرار داشت و

امروز از آن به عنوان قدرت دوم منطقه که منافعی در برخورد با منافع ایران قرار دارد، نام می‌برند.

در خاطرات «اسدالله علم» می‌خوانیم که سلطان عربستان سعودی در برابر حمله‌ی احتمالی یمن و این که فرودگاه ظهران دارای دفاع ضدهوایی نیست، از ایران تقاضای کمک می‌کند. این درخواست را علم به آگاهی شاه می‌رساند. شاه دستور می‌دهد که دو - سه عراده توپ ضدهوایی (ساخت کارخانه ازلیکون سوئیس)، برای سلطان عربستان بفرستند.

### بخت بزرگی که داریم

اکنون با توجه به بخش‌بندی قدرت و آرایش نیروها، راهبردهای سیاست خارجی ایران چیست؟ در جهان موجود، یعنی جهان «تک - چند قطبی»، یعنی با حضور یک ابرقدرت و چند قدرت منطقه‌ای، حوزه‌ی عمل قدرت‌های منطقه‌ای، به ویژه اگر در تعارض و ستیزه با ابرقدرت باشد، سخت محدود بوده و رفته رفته بیشتر کاهش پیدا می‌کند.

قدرت‌های دست دوم منطقه برای رقابت با قدرت نخست منطقه، کوشش می‌کنند که سیاست‌های خود را با «ابرقدرت» هم‌آهنگ کرده و هرچه بیشتر پای آن را به منطقه باز کنند و خود را زیر چتر حمایتی «ابرقدرت» قرار دهند.

امروز ما این مسأله را به روشنی می‌بینیم، اما شاید به درستی درک نمی‌کنیم.

ایران، در این منطقه از جهان، در همسایگی سه قدرت بزرگ منطقه‌ای قرار گرفته است. قدرت‌های مزبور عبارتند از: فدراسیون روسیه، چین و هندوستان. البته از یاد نبریم که تا دیروز فدراسیون روسیه در قالب اتحاد شوروی، یکی از دو ابرقدرت جهان بود.

واکنش روسیه بر سر بحران یوگسلاوی، به روشنی نشان داد که نقش آمریکا را به عنوان تنها ابرقدرت جهان به رسمیت می‌شناسد، اما خواهان نقش بزرگتری برای خود از حد یک قدرت بزرگ منطقه‌ای است.

روس‌ها، ضمن این که اعلام کردند که میلوشوویچ (رهبر یوگسلاوی) تسلیم نخواهد شد، اما هیچ‌گونه پشتیبانی عملی نظامی از یوگسلاوی نکردند. بدین سان، همان گونه که اشاره شد، روسیه پذیرفته است که اراده و توان لازم برای دگرگونی هنداد جهانی موجود را ندارد. کوشش روس‌ها بر آن است که با پذیرش نقش آمریکا به عنوان «ابرقدرت»، فدراسیون روسیه از موقعیت «ابرقدرت خرد»، برخوردار گردد. یعنی جایگاهی پایین‌تر از «ابرقدرت» و

بالتر از «قدرت بزرگ منطقه‌ای».

ایران در نزدیکی با سه قدرت منطقه‌ای یاد شده، تشکیل «چهاربر»ی را می‌دهد که در یک سو فدراسیون روسیه، یک سو جمهوری خلق چین و در سوی دیگر آن هندوستان و سرانجام ایران قرار دارد. از نظر جمعیت، پهنه، تولید و نیز منابع، بدون تردید از هر نظر مربع (چهاربر) روسیه - چین - هند - ایران، بر «ابرقدرت» برتری دارد.

با توجه به شرایطی که برشمرده شده یکی از مهم‌ترین و راهبردی‌ترین برنامه‌های سیاست خارجی ما باید فراهم کردن زمینه همکاری و اتحاد بین چهار قدرت یاد شده باشد. ولی البته باید بدانیم و برجھانیان نیز آشکار کنیم که کوشش در راه چنین نزدیکی و اتحادی برضد کسی نیست. این اتحاد در پی آن نیست که دیگران را بر خاک مذلّت بنشانند، بلکه کوششی است در راستای تصحیح هنداد حاکم بر جهان. بدون تردید چنین اتحادی می‌تواند جهان را به سوی یک نظام چندقطبی راهبر شود. چنین هندادی امکان آزادی عمل بیشتری به همه‌ی ملت‌ها می‌دهد و باعث می‌شود از دامنه‌ی جنگ‌ها و هجوم‌های «ابرقدرت» با هم آوایی قدرت‌های منطقه‌ای بر سرزمین‌ها و کشورها، جلوگیری گردد.

بخت‌های بزرگ تاریخی ملت ایران در پی فروپاشی اتحاد شوروی که می‌توانست در یگانگی با دیگر سرزمین‌های ایرانی‌نشین تحقق یابد، از دست رفت. سرزمین‌های فارسی زبان افغانستان و تاجیکستان در اثر سوء سیاست خارجی به روزگار فلاکت دچار شدند. امروز به خود آیم و از این بخت بزرگ تاریخی که در برابر ماست، بهره بگیریم. نخست باید برای کارهای بزرگ، مردان مناسب برگزیده شوند تا بتوانند اسباب بزرگی این ملت را برای رسیدن به «آرمان‌های بزرگ»، آماده کنند. چنین یاد

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- دوران میان فروپاشی رایش سوم و فروپاشی امپراتوری سرخ (۱۹۹۱-۱۹۴۵)
- ۲- Samuel P. Huntington استاد دانشگاه هاروارد، رئیس انستیتوی John M. Olin برای مطالعات راهبردی و رئیس آکادمی هاروارد برای پژوهش‌های بین‌المللی و منطقه‌ای
- ۳- قرارداد گلستان ۱۸۱۳ میلادی (۱۱۹۲ خورشیدی)، قرارداد ترکمان چای ۱۸۲۸ میلادی (۱۲۰۶ خورشیدی)
- ۴- قرارداد پاریس ۱۸۵۷ میلادی (۱۲۳۶ خورشیدی)
- ۵- تجزیه بلوچستان ۱۸۷۰ میلادی
- ۶- قرارداد آخال ۱۸۸۱ میلادی (۱۲۶۰ خورشیدی)
- ۷- «تکیه بر جای بزرگان توان زد به گراف»  
«مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی»  
سعدی (شاعر و متفکر بزرگ ایران)